جلسه 485

چهارشنبه 05/03/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اشکالی بود که محقق اصفهانی مطرح فرموده بودند در مواردی که علم اجمالی هست به تخصیص و احتمال می دهیم که بیش از یک فرد تخصیص خورده. ما علم اجمالی داریم احد الفردین تخصیص خورده است، ولکن احتمال تخصیص کلا الفردین را هم می دهیم به نحوی که اگر واقعا هر دو فرد تخصیص خورده باشند فی علم الله هم تعین ندارد که آن معلوم التخصیص اجمالا کدام است. ما یک مثالی ولو در رابطه با عام وخاص هست اما یک مقدار از بحث ما تفاوت دارد اما از او مثال بزنیم که روشن تر است:

یک عامی بود اکرم کل عالم. دو تا خطاب به ما رسیده است: یکی اینکه لاتکرم زیدا العالم، یکی اینکه لاتکرم عمرا العالم. این دو خطاب معتبر نیستند خبر ضعیف هستند. و لکن ما یقین پیدا کردیم به صدور احدهما. چون یقین داریم که این دو خبر هر دو دروغ نیست، وشاید هم هر دو راست باشد.

خب علم اجمالی پیدا می کنیم به تخصیص اکرم کل عالم یا نسبت به زید عالم و یا نسبت به عمرو عالم، و احتمال تخصیص هر دو را هم می دهیم. اشکال این است که شما می گوئید اعلم اجمالا بتخصیص احد الفردین و اشک فی تخصیص الفرد الآخر. کسانی که مثل صاحب کفایه گفته اند اصالة العموم در فرد آخر غیر المعلوم بالاجمال تخصیص جاری می کنیم لطفا معین کنند آن فرد آخر کدام است. آیا می توانند تعیین کنند؟ فی علم الله تعین دارد؟. صاحب کفایه گفته است نه. خودم هم معترفم. چون علم اجمالی به تخصیص احد الفردین به نحوی است که اگر هر دو فرد تخصیص خورده بودند هیچ کس نمی تواند تعیین کند که آن معلوم بالاجمال شما که معلوم بالاجمال بود که تخصیص خورده است کدام است. چون هم زید تخصیص خورده است و هم عمرو. تعین ندارد. صاحب کفایه در بحث تعارض می گوید بلاعنوان و تعین واقعا. عنوان ندارد. وقتی عنوان ندارد پس اینکه من می گویم یکی از این دو تخصیص خورده است جزما ولکن اصالة العموم در فرد آخر جاری می کنم آن فرد آخر تعین ندارد. هیچ کس نمی تواند بگوید آن فرد آخر کدام است. اگر فی علم الله هم زید تخصیص خورده است و هم عمرو، شما بگوئید معلوم بالاجمال من کدام است؟ وآن فرد آخر غیر المعلوم بالاجمال کدام است؟ اگر بگوئید آن معلوم بالاجمال تخصیصه زید است، می گوئیم چرا عمرو نباشد. چه فرقی می کند بین این دو.

ولذا محقق اصفهانی نظرش این است که تعبد در اینجا به حجیت عام در فرد آخر غیر المعلوم بالاجمال محال است، می شود تعبد به فرد مردد.

ولکن از نظر فقهی فقهاء مشی شان بر حجیت عام بوده است در فرد مردد. مثلا شما نماز ظهر و عصرتان تمام شد، علم اجمالی پیدا کردید یکی از این دو نماز باطل است، واحتمال هم می دهید که هر دو نماز باطل باشد، به جوری که اگر فی علم الله هر دو نماز باطل باشد هیچ کس نمی تواند تعیین کند که آن نماز معلوم بالاجمال بطلانه کدام است، وآن نماز آخر کدام است. چون هر دو باطل است. اما مشی فقهاء این است که می گویند شما می دانید که یکی از این دو نماز باطل است، هر دو را که نمی دانید باطل است. بگوئید انشاءالله نماز دوم صحیح است، دیگر لازم نیست دو نماز بخوانید. یک نماز می خوانید به نیت ما فی الذمة.

یا مثلا ورثه علم اجمالی دارند که یا این بسته یک میلیون تومان پول غصبی است یا آن بسته یک میلیون تومان پول، وشاید هم هر دو غصبی باشد. اما مطمئنا پدرشان از راه حلال نمی توانست دو میلیون پول در بیاورد. پس قدر میتقن این است که یک میلیونش غصبی است و شاید هم کل دو میلیون غصبی باشد. خب اگر کل دو میلیون غصبی باشد آن مال معلوم بالاجمال کونه مغصوبا کدام است؟ تعین ندارد. ولذا از نظر محقق اصفهانی قاعده ید تعارض می کند در این دو بسته پول و لذا همه اش را باید این ورثه بروند صدقه بدهند به عنوان مجهول المالک.

اما مشی فقهی فقهاء این نیست. آقای خوئی هم در بحث خمس حلال مختلط به حرام فرموده قاعده ید جاری می شود ثابت می کند که یکی از این دو بسته پول مال این میت مرحوم بوده است. ولذا این ورثه با اجازه حاکم شرع افراض می کنند، یک میلیون را بر می دارند برای خودشان، یک میلیون را هم از طرف صاحبش صدقه می دهند.

مثال فقهی زیاد است: دو تا خاک اینجا هست، علم اجمالی داریم احد الترابین نجس است و احتمال نجس بودن دومی را هم می دهیم، بنا هست تیمم کنیم. خب قاعده طهارت در احد الترابین جاری می شود می گوید لازم نیست بروی خاک پاک دیگری پیدا کنی. بلکه یک بار با این تیمم کن و یک بار هم با آن دیگری، یقین پیدا می کنی تیمم کردی با یک خاک طاهر ظاهری.

اما تخریج ثبوتی مطلب انصافا یک مقدار مشکل است. از نظر اثباتی ظهور عرفی تمام است. بعید هم هست محقق اصفهانی با ظهور عرفی مشکل داشته باشد منهای این مشکل عقلی. اگر این مشکل عقلی حل شد ایشان هم حرفی ندارد. برای حل این مشکل عقلی سه تا راه حل پیشنهاد می شود:

راه حل اول: آقای خوئی در بحث تعارض اصول شاید تحت تأثیر القائات استاد بزرگوارش اشکال فرد مردد را پذیرفته بود. اما در فقه در همان بحث خمس حلال مختلط به حرام می گوید: نه این اشکال وارد نیست. ما در اصول هم گفته ایم این اشکال وارد نیست. (البته در اصول که ما ندیدیم و ایشان قبول کرده بود اشکال را). چرا وارد نیست؟ ایشان می گوید ما در فرد مردد اصل جاری نمی کنیم. در همان مثال قاعده ید، ما قاعده ید را جاری نمی کنیم در المال الآخر غیر المعلوم بالاجمال کونه غصبا. ما می آییم در جامع انتزاعی احد المالین که یک مفهومی است که تعین ذهنی دارد فرد مردد نیست ما در این جامع قاعده ید جاری می کنیم. همین جامعی که در بحث واجب تخییری گفتیم متعلق وجوب است، افعل احدهما، حالا همین عنوان جامع انتزاعی احد المالین مجرای قاعده ید است. عنوان انتزاعی احدی الصلاتین این جامع انتزاعی مجرای قاعده فراغ است، ولذا مشکل حل می شود.

آقای صدر ره به کلام آقای خوئی اشاره نمی کند، ولی می گوید قد یقال که ما می رویم اصل را در عنوان احدهما جاری می کنیم. مثلا در همین بحث اصالة العموم می آییم می گوئیم اکرم کل عالم شامل احد الفردین می شود. عنوان احد الفردین هم که مشکل ندارد جامع انتزاعی است.

بعد آقای صدر اشکال کرده، گفته اولا: عنوان احد الفردین فرد نیست. مثلا قاعده طهارت در تراب می خواهید جاری کنید، موضوع قاعده طهارت شیء است مثلا تراب، این خاک تراب یشک فی نجاسته آن دیگری هم تراب یشک فی نجاسته، ولی قاعده طهارتها در اینها تعارض کردند، ولی دیگر احد الترابین تراب نیست، احد الشیئین شیء نیست. ولذا از نظر استظهاری ما نمی توانیم این مطلب را قبول کنیم که این قاعده طهارت در عنوان احد الشیئین جاری بشود. یا اصالة العموم در اکرم کل عالم در عنوان احد الفردین مثلا جاری بشود. بگوئیم یجب اکرام احدهما.

بعد می گوید اشکال دوم این است که: اگر شما از اکرم کل عالم بگوئید که وجوب اکرام احدهما می فهمیم و تطبیق می کنیم این عام را بر عنوان احدهما نه بر عنوان زید و نه بر عنوان عمرو، بر عنوان احدهما، وجوب اکرام را تطبیق می کنیم بر این عنوان احدهما، خب اینکه لازمه اش تخییر است. این مثل این می ماند که مولا بگوید اکرم احدهما. می شود تخییر که خلف فرض است و نقض غرض شما است. شما می خواهید اثبات بکنید که یکی از این دو فرد تعیینا واجب الاکرام است نه اینکه به نحو تخییر بر ما واجب است اکرام یکی از این دو.

سؤال وجواب: آقا اکرم کل عالم مگر شما اصالة العموم جاری نکردید نسبت به احد الفردین گفتید وجوب اکرام را ما تطبیق نمی کنیم بر فرد مردد، تطبیق می کنیم بر احدهما. پس می شود اکرم احدهما. خب اکرم احدهما افاده تخییر می کند.

سؤال وجواب: مدعای مثل مرحوم آقای خوئی این است که جوری اصل جاری کنند چه جور اگر علم اجمالی داشتید که یکی از این دو خاک پاک است چه می کردید چه می کردید، حالا هم که قاعده طهارت بگوید یکی از این دو خاک پاک است همان کار را بکنید. خب این قاعده طهارت اگر بخواهد افاده تخییر کند که هر کدام را خواستی انتخاب کن قاعده طهارت در او جاری کن، یعنی با یک خاک تیمم کن برو دنبال کارت نماز بخوان. خب آقای خوئی این را نگفته است.

اگر مقصودتان این است که ما ملتزم می شویم که افاده تخییر می کند. خب ملتزم بشوید کما اینکه مرحوم ایروانی ملتزم شده است. اما آقای خوئی ملتزم نمی شود. مرحوم ایروانی همین اشکال دوم آقای صدر را خودش مطرح می کند و ملتزم می شود و می گوید نتیجه اجراء این دلیل حجیت و یا دلیل اصل در احدهما تخییر است. این را در بحث تعارض مطرح می کند و ملتزم هم می شود. اما اشکال به آقای خوئی این است که شما ملتزم به تخییر نیستید در حالی که این حرف نتیجه اش تخییر است.

اقول: به نظر ما هیچ کدام از این دو اشکال وارد نیست:

اما اشکال اول وارد نیست: چون آقای صدر فرمود احد الثوبین ثوب نیست، احد الترابین تراب نیست. چرا نیست؟ عرف می گوید که یکی از این دو خاک، خاک است دیگر. یکی از این دو لباس، لباس است دیگر. پس چی، یکی از این دو لباس آب است؟ خب لباس است دیگر. اگر یک کسی برود در بیع کلی فی المعین بگوید اشتریت احد هذین الکتابین، بایع هم می گوید قبول. می گوید می روم درس ظهر که برگشتم یکی از این دو تا کتاب را بده به من بروم خانه ام. وقتی می آید درس رفقایش می گویند چرا دیر آمدی؟ می گوید رفتم کتاب مکاسب خریدم. آیا می گویند چرا دروغ می گوئی تو احد المکاسبین را خریدی و احد المکاسبین که مکاسب نیست؟ خب این حرفها را که عرف قبول نمی کند. احد المکاسبین مکاسب نیست پس رسائل است؟!.

اما اشکال دوم آقای صدر وارد نیست: اینکه فرمود نتیجه تطبیق عام بر عنوان احدهما تخییر است این درست نیست. جناب آقای صدر! تخییر در صورتی ظاهر خطاب است که بطور مستقل بیایند بگویند اکرم احدهما. این ظهور عرفی اش در تخییر است. آن هم ظهور عرفی است، والا گاهی قرینه است بر اینکه در مقام بیان نیست. چطور؟ یک آقایی دو تا قرص جلوش هست، یک قرص ضد اسهال، یک قرص ضد یبوست. پزشک به این آقا می گوید حالت خوب نیست، ولو من هنوز نفهمیدم که مبتلا به اسهالی یا مبتلا به یبوست، ولی یک حالت غیر طبیعی در رنگ چهره تو هست تو باید یکی از این دو قرص را بخوری، آیا عرف تخییر می فهمد؟. اگر مثلا این آقا مبتلا به بیماری اسهال باشد و این آقا قرص ضد یبوست را بخورد که بدتر می شود، آنوقت باید جنازه اش را ببرند قبرستان. این در مقام تخییر نیست. بلکه یعنی باید یکی از این دو را بخوری نباید بی تفاوت باشی، اما اینکه کدام را بخوری فعلا در مقام بیان نیستم، یک مقدار را هم واگذار می کنم به عقل خودت که ببینی بیماری ات چیست بعد هم نگاه کن ببین روی این قرصها چی نوشته. بر اساس بیماری ات این قرصها را استفاده کن. اکرم احدهما هم وقتی مستقل است ظهور عرفی اش آنهم عرض کردم ظهور عرفی اطلاقی است که قابل اقامه قرینه بر خلاف است، ظهور اطلاقی اش در تخییر است. چه ربطی دارد که ما از عموم دلیل مثلا اکرم کل عالم بخواهیم تطبیق کنیم این عموم را بر احد الفردین؟ اینکه مساوق با خطاب اکرم احدهما نمی شود که. اینکه افاده تخییر نمی کند که.

سؤال وجواب: همان کاری که دکتر می گفت یک از این دو قرص را بخور که افاده علم اجمالی می کرد. که واجب است بر این بیمار که یکی از این دو قرص را بخورد به نحو اجمال نه به نحو تخییر. کی اجمال داشت؟ اصلا در مثال اکرم کل عالم احتمال می داد نه اکرام زید واجب باشد و نه اکرام عمرو، چون علم اجمالی داریم به تخصیص احدهما ولی احتمال تخصیص کلیهما را هم می دهیم، پس احتمال می دهیم اصلا نه اکرام زید باشد و نه اکرم عمرو، حالا اصالة العموم گفت فکر نکنی اکرام هیچکدام واجب نیست نخیر اکرام یکی از این دو اجب است. این را اصالة العموم گفت والا محقق اصفهانی می گوید برو هر دو را ترک کن، چون اصالة العموم بخواهد جاری بشود در اینجا، مشکل عقلی فرد مردد دارد.

پس این راه اول به نظر ما راه مقبولی است.

راه حل دوم: راه حل آقای صدر است. ایشان فرموده: ما بحث اثباتی را با عقلاء باید تمام کنیم. یعنی باید برویم سراغ عقلاء ببینیم عقلاء عمل می کنند به این عام نسبت به فرد آخر غیر المعلوم بالاجمال، یعنی عقلاء حالا که شک دارند در تخصیص هر دو، بناء عملی می گذارند بر اینکه نخیر هر دو تخصیص نخورده اند، علم اجمالی داریم که یکی از این دو تخصیص خورده اند از اکرم کل عالم، یا زید یا عمرو. بناء عقلاء بر این است که می گویند مبادا بگوئید هر دو تخصیص خورده اند. آقای صدر می گوید انصاف این است که بناء عقلاء که اینجوری هست. پس ما مشکل اثباتی نداریم.

مشکل ثبوتی هم خدا بزرگ است حل می شود. چه جور حل می شود؟

آقای صدر فرموده موارد فرق می کند. گاهی مخصص متصل است و گاهی منفصل. حالا از مخصص منفصل بگوئیم که آسانتر است، همان مثال اکرم کل عالم با آن دو تا خطاب ضعیفی که بود لاتکرم زیدا العالم لاتکرم عمروا العالم، و علم اجمالی هم دارید به صدور احد هذین الخطابین وشک دارید در صدور خطاب آخر. آقای صدر می گوید خب دو تا ظهور در خطاب عام هست، یک ظهور در وجوب اکرام زید و یک ظهور در وجوب اکرام عمرو. این مخصص منفصل هم که ظهورها را خراب نمی کند. می آییم سراغ مرحله حجیت. می گوئیم ظهور اکرم کل عالم در وجوب اکرام زید حجت است به شرط اینکه ظهور این عام در وجوب اکرام عمرو دروغ وخلاف واقع باشد. حجیة هذا الظهور بشرط کذب الظهور الآخر. حجیة ذاک الظهور یعنی ظهور اکرم عالم در وجوب اکرام عمرو به شرط کذب ظهور در وجوب اکرام زید. حجیة کل من الظهورین بشرط کذب الظهور الآخر و عدم مطابقته مع الواقع. یعنی حجیت ظهور وجوب اکرام زید به شرط عدم وجوب اکرام عمرو. حجیت ظهور وجوب اکرام عمرو به شرط عدم وجوب اکرام زید.

خب نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش این می شود که یا این است که یکی از این دو تا ظهور خلاف واقع است و فقط تخصیص به یکی از این دو خورده است، پس یکی از این دو خلاف واقع است، یا هر دو خلاف واقع است. اگر یکی از این دو خلاف واقع است، پس شرط حجیت دیگری محقق است. اگر ظهور در وجوب اکرام عمرو دروغ و خلاف واقع باشد شرط حجیت ظهور در وجوب اکرام زید محقق شده است. اگر هر دو ظهور دروغ باشند هر دو حجت هستند.

نگوئید آقا مگر می شود هر دو دروغ باشند و هر دو حجت باشند؟ آقای صدر می گوید بله می شود. برای اینکه شما که خبر ندارید از دروغ بودن هر دو، تا خبردار بشوید حکم ظاهری به حجیت سالبه به انتفاء موضوع می شود. کسی که بدان هر دو ظهور دروغ هستند معنا ندارد حجت بشوند. اما تا شما خبر ندارید چه اشکالی دارد؟ هر دو ظهور فی علم الله کاذبند و مخالف واقع هستند ولکن هر دو حجت هستند.

ثمره عملیه اش فقط اینجا ظاهر می شود که شما اولا از مشکل عقلی فرد مردد خلاص شدید، دیگر فرد مردد نیست. حجیة هذا الظهور المعین بشرط کذب الظهور الآخر. حجیة ذلک الظهور المعین بشرط کذب هذا. تعین دارد.

واز نظر عملی هم چون می دانید که یکی از این دو ظهور دروغ است پس می دانید که یک ظهوری در اینجا حجت هست. ولذا مقتضای علم اجمالی پیدا می کنیم که اکرام یکی از این دو واجب است و باید احتیاط کنید.

در مثالهای دیگر هم ایشان به همین روش عمل کرده است. فرموده قاعده طهارت هم همین طور: این خاک قاعده طهارت دارد به شرط نجس بودن خاک دوم. خاک دوم هم قاعده طهارت دارد به شرط نجس بودن خاک اول. شما هم که الان می دانی یکی از این دو خاک نجس است، پس می دانی یکی از این دو خاک قاعده طهارت دارد چون شرطش محقق است. پس خیالت راحت. تیمم را تکرار کن با این دو خاک و نماز بخوان. اگر هر دو نجس بودند هر دو قاعده طهارت دارند. مهم نیست مگر چه می شود؟. شما اگر علم پیدا کنی که هر دو نجس هستند، که دیگر قاعده طهارت حکم ظاهری است از بین می رود. تا علم نداری هر دو نجس هستند، باشد فی علم الله چون هر دو نجس هستند قاعده طهارت دارند چی می شود ولی به درد ما نمی خورد، الا به این مقدار که ما فقط فعلا می فهمیم یکی از این دو قاعده طهارت دارد چون شرطش که نجاسة الآخر است محقق است. و هکذا در موارد دیگر.

سؤال وجواب: چرا فرض را عوض می کنید؟ فرض این است که یکی از این دو خاک نجس است و احتمال می دهد که دومی هم نجس باشد. ...کجا ما فرض کردیم که نمی داند تیمم با خاک نجس باطل است؟ می داند که تیمم با خاک نجس باطل است، منتهی حال ندارد برود اینهمه راه و خاک پاک پیدا کند. بلافاصله یکبار با این تیمم کند ویکبار هم با آن دیگری و نمازش را می خواند و بعد هم می خوابد.

آقای صدر این را در مخصص منفصل گفت.

می گوید اما مخصص متصل. آنجا مخصص متصل دیگر با حجیت درگیر نیست بلکه با ظهور درگیر است، کار سخت تر است. مثل اینکه اکرم کل عالم آمد قرینه لبیه متصله ارتکاز قطعی عرفی و متشرعی است که اکرام زید و عمرو با هم واجب نیست. چون اینها ضدان لایجتمعان هستند. مولا گفت امروز نهار غذا بپر و دعوت کن کل عالم فی البلد را. اصلا به هر کسی در این شهر بگوئی زید عالم و عمرو عالم، می گوید اینها از اول جوانی با هم دعوا داشته اند تا حالا، اصلا یکجا نمی شود آنها را جمع کرد. پس قرینه لبیه واضحه است که وجوب اکرام زید و عمرو در اینجا قطعا با هم جمع نمی شوند.

آقای صدر می گوید خب اینجا چکار کنیم؟ احتمال می دهیم که اکرام یکی از این دو واجب باشد البته احتمال هم هست که اکرام هیچکدام از این دو واجب نباشد، اینجا چطور توجیه کنیم برای وجوب اکرام احدهما که لااقل یکی را دعوت کن؟

آقای صدر می گوید: اینجا می گوئیم دو تا ظهور مشروط. تا حالا می گفت حجیت مشروطه، حالا می گوید دو تا ظهور مشروط. ظهور اکرم کل عالم در وجوب اکرام زید، این ظهور، ظهور مشروط است، یعنی ظهور معلق است، ظهور علی تقدیر است. ظاهر اکرم کل عالم در وجوب اکرام زید هست اما این ظهور در فرضی است که اکرام عمرو واجب نباشد. ظهور در وجوب اکرام زید مشروط است به عدم وجوب اکرام عمرو. وظهور در وجوب اکرام عمرو (این ظهور نه آن وجوب، خود این ظهور) مشروط است به عدم وجوب اکرام زید. می شود دو تا ظهور مشروط. این خاصیت مخصص متصل است.

این بیان آقای صدر است.

اقول: این بیان آقای صدر به نظر ما ناتمام است. چرا؟ برای اینکه جناب آقای صدر! این راه حل ثبوتی که عقل جن هم به آن نمی رسد، آیا می تواند توجیه حجیت عقلائیه باشد؟. حجیت عقلائیه کار عقلاء است بعد بگوئیم این کار عقلاء ثبوتا یک کاری است که اگر به عقلاء بگوئید متعجب می شوند. بالاتر، ظهور عرفی را که یک امر عرفی است ما به نحوی معنا کنیم که لایتحمله الا الجن. اگر بنا بود راه حل این چیزی بود که آقای صدر می گفت، اصلا ما از خیر مقام اثبات هم باید می گذشتیم با توجه به این راه حل ثبوتی غیر عقلائی.

راه حل سوم انشاءالله شنبه.